

# امکان خاص و قضیه سالبه المحمول

دکتر مقصود محمدی

شارحین فلسفه وی را، درباره حقیقت امکان خاص و کیفیت اتصاف ماهیت با آن — عمدتاً با استفاده از کتاب الاسفار — بررسی می‌کنیم، و سپس نگاهی به سابقه تاریخی و زمینه پیدایش قضیه سالبه المحمول می‌افکنیم.

## حقیقت امکان خاص

صدرالمتألهین (ره) درباره حقیقت امکان، می‌گوید: «امکان» عبارت است از عدم اقتضای ذات، نسبت به هر یک از دو ضرورت [وجود و عدم] و نه اقتضای سلب آن دو. و میان آن دو، فرق است؛ زیرا که اولی، سلب تحصیلی است و نه ایجاب سلب و یا ایجاب عدول؛ ولی دومی، یکی از آن دو است. صدق سلب بسیط تحصیلی بر چیزی — به حسب ذات — نیازمند به این نیست که از ناحیه آن ذات، اقتضائی باشد؛ بلکه عدم اقتضاء — علی الاطلاق — کافی است.

پس به همین دلیل، «امکان» از لوازم به معنی مصطلح و شایع ماهیات نیست، بلکه بدین معناست که مجرد بودن ماهیت — بدون وجود مقتضی و یا اقتضا — کافی است که امکان بر آن، صدق نماید.

بلی تساوی دو طرف وجود و عدم، با توجه به ذات امکانی، هنگامی که در خارج، موجود و یا معدوم، و در عقل ثابت باشد؛ و یا صحت ایجاب و سلب دو ضرورت برای ماهیت آن، به حکم عقل، از لوازم ماهیات به معنی شایع هستند؛ ولیکن هیچ یک از آن دو — چنانکه برهان

## طرح مسئله:

نسبت وجود به هر مفهوم فرضی، از سه حالت بیرون نیست: یا ثبوت وجود بر آن ضروری است که «وجوب» نامیده می‌شود؛ یا سلب وجود از آن ضروری است که «امتناع» و یا هیچ یک از آن دو ضروری نیست که «امکان» نامیده می‌شود.

پس «امکان از یک قضیه منفصله حقیقیه که محصول دو تقسیم دائر بین نفی و اثبات است، به دست می‌آید؛ بدین بیان: هر مفهوم مفروض، یا وجودش ضروری است، و یا نیست؛ شق دوم، یا عدمش ضروری است و یا نیست، اولی «واجب»، دومی «ممتنع»، و سومی «ممکن» می‌باشد. به عبارت دیگر: «امکان» سلب تحصیلی است و سلب تحصیلی، ارتفاع حکم و بطلان نسبت است، و نه حکم ارتفاع و نسبت بطلان؛ پس چگونه می‌تواند — به عنوان عقد و جهة قضیه — کیفیت نسبت وجود بر ماهیت باشد؟

به نظر صدرالمتألهین، این گونه قضایا، به صورت موجبه سالبه المحمول، بیان می‌شوند؛ ولی مرحوم علامه طباطبایی به پیروی از خواجه نصیر طوسی، قضیه سالبه المحمول را به عنوان قضیه منطقی قبول ندارد، لذا معنای «امکان» را به معدولة المحمول برمی‌گرداند.

ما در این مقاله، ابتدا نظر صدرالمتألهین (ره) و بعضی

□ به نظر صدرالمتألهین، این گونه قضایا، به صورت موجبه سالبة المحمول، بیان می‌شوند؛ ولی مرحوم علامه طباطبایی به پیروی از خواجه نصیر طوسی، قضیه سالبة المحمول را به عنوان قضیه منطقی قبول ندارد.

ما را بر آن سرق می‌دهد - حقیقت امکان نیستند، بلکه حقیقت امکان، محض عدم تحصیل و صرف قوه و نیاز می‌باشد<sup>۱</sup>.

مضمون این عبارت این است که حقیقت امکان عبارت است از لاقتضایی ذات، نسبت به ضرورت وجود و ضرورت عدم، بنابر این «امکان» از لوازم مصطلح ماهیات نیست و لذا باید از آن، با قضیه سالبه محصله بسیطه تعبیر نمود، و نه، با قضیه موجبه سالبة المحمول و یا موجبه معدولة المحمول؛ زیرا که مفاد قضیه موجبه سالبة المحمول، ایجاب سلب است؛ و مفاد قضیه موجبه معدولة المحمول، ایجاب عدول است. و هر دوی آنها، حاکی از لوازم مصطلح و اقتضا از ناحیه ذات می‌باشند، در صورتی که معنی امکان، لاقتضایی است.

مرحوم علامه طباطبایی، در ذیل این مطلب می‌فرماید: به این بیان صدرالمتألهین، سه ایراد وارد است:

۱- سلبی بودن حقیقت امکان، موجب می‌شود که امکان در مقابل وجوب و امتناع به عنوان جهة و یا ماده - به معنای کیفیت نسبت - محسوب نگردد، زیرا که نسبت و کیفیتی وجود ندارد.

۲- «امکان» عبارت است از مجموع دو سلب؛ و دو سلب، سلب واحد نمی‌شود؛ بنابر این، نمی‌تواند با وجوب و امتناع که هر یک فی نفسه دارای وحدت هستند، مقابل باشد، فقط می‌تواند لازم ماهیت شمرده شود...

۳- این بیان با آنچه که در اوایل فصل قبلی ذکر شده منافات دارد، زیرا که در آنجا گفته شد: حقیقت امکان، ایجاب سلب است، و نه سلب ایجاب...  
و سپس خود اظهار نظر می‌فرماید:

«آنچه که سزاوار است در این مقام گفته شود، این است که از «ماهیت من حیث هی» هر یک از دو ضرورت با سلب بسیط تحصیلی، سلب می‌شود و در این دو سلب، به هیچ وجه حکم و یا جهت وجود ندارد؛ و لیکن عقل می‌تواند هر قضیه سالبه‌ای را که موضوعش موجود باشد به قضیه موجبه معدولة المحمول تبدیل کند، پس [در این مورد، عقل] می‌گوید: «إنَّ الماهیةَ من حیث

هی مسلوب عنها الضرورتان». این قضیه از دو قضیه سالبه مذکور، حکایت می‌کند، و حمل در آن، شایع است، و نه حمل اولی. و در این صورت است که «امکان» که همان سلب دو ضرورت است، تحقق پیدا می‌کند؛ البته به اعتبار این که بر ماهیت، اثبات و ایجاب می‌گردد، و نه به اعتبار این که رفع دو ضرورت است؛ پس یک نوع معنی ثبوتی می‌شود و به علت، نیاز پیدا می‌کند؛ و چون غیر از ماهیت چیز دیگری نیست، بنابر این، ماهیت، علت امکان است و ماهیت، آن را اقتضا می‌کند. و با این بیان هر سه اشکالی که ما وارد کردیم رفع می‌شود.<sup>۲</sup>

ملخص کلام علامه (ره) این که: گرچه هر دو ضرورت به نحو سلب محصل از ماهیت، سلب می‌گردد و لیکن عقل انسانی، این دو قضیه سالبه محصله را به موجبه معدولة المحمول تبدیل می‌کند؛ و در این صورت «امکان» به عنوان یک وصف ثابت، تحقق پیدا می‌کند، و به این اعتبار می‌توان گفت: حقیقت «امکان» یک امر ثبوتی است و باید با قضیه معدولة المحمول، از آن تعبیر نمود.

علامه (ره) در جای دیگر تحت عنوان «امکان به معنی سلب ضرورة طرفین، ایجاب عدولی است، نه سلب تحصیلی» می‌گوید: در بحث عقود ثلاثه که نسبت شیء را به وجود و عدم، به سه قسم «وجوب و امتناع و امکان» قسمت می‌کنیم، می‌گوییم که مفهوم (و به عبارت صحیحتر شیء مفروض) یا ضروری الوجود است یا نه و در صورت دوم، یا ضروری العدم است یا نه. آنچه ضروری الوجود است، واجب، و آنچه ضروری العدم است، ممتنع، و آنچه ضروری الوجود و ضروری العدم نیست ممکن می‌باشد.

البته نظر به این که تقسیم عقلی است و دائر بین نفی و اثبات می‌باشد، قسم دوم در تقسیم اول و همچنین قسم دوم در تقسیم دوم، سلب تحصیلی است، و امکان به حسب اصل، از دو سلب تحصیلی به وجود می‌آید. ولی نظر به این که حقیقت تقسیم (تقسیم کلی بر جزئیاتش) تکثیر واحد است به ذکر قیود واجب الاستیفا که با ضم هر قیدی، قسمی از اقسام به وجود آید، ما ناگزیریم در مرحله اخذ نتیجه از تقسیم و تحصیل اقسام، در قسمی که از سلب تحصیلی به وجود آمده، سلب تحصیلی را به ایجاب عدولی تبدیل کنیم زیرا سلب تحصیلی ارتفاع حکم و بطلان نسبت است، نه حکم ارتفاع و نسبت بطلان، و هرگز حمل و توصیف ندارد و ما از ضم قید به

۱- الحکمة المتعالیه، جلد اول، ص ۱۶۲-۱۶۴.

۲- همان، ص ۱۶۳، تعلیقه شماره ۱.

مقسم ناگزیریم.

و از طرف دیگر، موجه معدولۃ المحمول با سالبه محصله در جایی که موضوع موجود باشد، مساوی است — چنانکه بیان شده — و موضوع ما نیز که مقسم است به نحوی مفروض الثبوت می باشد.

از بیان گذشته روشن شد که قضیه «الماهیة ممکنة» قضیه موجه معدولۃ المحمول می باشد و نه سالبه محصله؛ و «امکان» لازم ماهیت است بالمعنی المصطلح و کیفیت و عقد قضیه ممکنه است و نه رفع کیفیت...<sup>۳</sup>

«امکان» فقط سلب باشد و نه عدول — چون سلب، عدم نسبت حکمیه و رفع آن است — نمی تواند به عنوان جهت، مقابل وجوب و امتناع باشد؛ لذا خواسته است آن اشکال را دفع کند با این بیان: «اگر چه در امکان» امر سلبی است ولی چون مقسم، عبارت است از ماهیت از لحاظ اتصاف با وصف ثبوتی، لذا در مورد «امکان» قضیه سالبه المحمول درست است. سپس ادامه می دهد: «اما در این بیان اشکال دیگری هست و آن این که

### □ به نظر علامه، کلام صدر المتألهین

درباره امکان، قابل مناقشه است، چرا

که صدر المتألهین از یک طرف می گوید:

حقیقت امکان، سلب تحصیلی است؛ و

از طرف دیگر آن را ایجاب سلب و امر

ثبوتی معرفی می کند.

### کیفیت اتصاف ماهیت با امکان

اما صدر المتألهین (ره) در توجیه اتصاف ماهیت با امکان می فرماید:

«قبلاً اشاره شد که مقسم در امور ثلاثه [وجوب، امتناع و امکان] عبارت است از حال ماهیت، نسبت به وجود و عدم؛ و این، یک حالت ثبوتی اتصافی است — گرچه بعضی از این قیود، مانند امکان، سلبی است — به همین دلیل، قضایایی که عقد و جهت آنها امکان است، موجه سالبه المحمول هستند و نه سالبه بسیط. پس ممکن بودن شیء، عبارت است از اتصاف آن شیء به سلب ضرورت دو طرف، و نه عدم اتصاف آن به ضرورت دو طرف؛ بنابراین، معنای صدق امکان بر یک شیء، صدق اتصاف آن با امکان است...<sup>۴</sup>»

ظاهر این بیان صدر المتألهین (ره) با عباراتی که قبلاً از وی نقل شد، منافات دارد؛ زیرا که در آنجا حقیقت امکان را سلب محصل دانست، که با قضیه سالبه بسیطه تعبیر می شود؛ ولی اینجا می گوید: چون مقسم، حالت ماهیت، نسبت به وجود و عدم است، و آن هم، یک حالت ثبوتی اتصافی است، لذا ممکن بودن شیء، امر ثبوتی است، و با قضیه موجه سالبه المحمول، که ایجاب سلب است بیان می شود.

علامه طباطبایی (ره) این بیان صدر المتألهین را دفع دخل مقدر تلقی کرده و گفته است: «گویا صدر المتألهین (ره) متوجه اشکالی که ما بیان کردیم شده؛ یعنی: «اگر

ایشان در آغاز همین فصل گفتند که تقسیم بر جهات سه گانه، دو تقسیم است، و نه تقسیم واحد؛ پس ماهیت، ابتدا تقسیم می شود به ماهیت ضروری الوجود و ماهیتی که ضروری الوجود نیست؛ سپس بار دوم، ماهیت غیر ضروری الوجود تقسیم می شود به ضروری العدم و چیزی که ضروری العدم نیست. بنابر این، سلب در مقسم تقسیم دوم به نحو عدول اخذ شده، و نه محصله و گرنه تقسیم دوم معنی نداشت.

و نیز قول وی درباره قضایای سالبه، به این که مضمون آنها رفع نسبت است و نه نسبت رفع، درست بودن قضیه موجه سالبه المحمول را نفی و ابطال می کند، زیرا که اثبات سلب بر یک شیء بدون عدول، معنی ندارد.<sup>۵</sup> حاجی سبزواری (ره) نیز در ذیل این بیان ابتدا می نویسد: این بیان با آنچه که قبلاً ذکر شده بود، منافات دارد [زیرا که در آنجا گفتند: «امکان» عبارت است از لاقتضای ذات نسبت به هر یک از دو ضرورت، و نه اقتضای سلب و بین آن دو فرق است، زیرا که اولی سلب تحصیلی است، و نه ایجاب سلب و یا ایجاب عدول؛ اما دومی ایجاب یکی از آن دو است.]] سپس می گوید: «مگر چنین گفته شود که بیان سابق،

۳- متافیزیک، مجموعه مقالات فلسفی و منطقی، مقاله بحثی درباره امکان ص ۱۵۷-۱۵۸.

۴- الحکمة المتعالیه، جلد اول، ص ۱۶۹.

۵- همان منبع، ص ۱۶۹، تعاقب شماره ۲.

حکم «امکان» فی نفسه بوده، و آنچه که در اینجا ذکر شده، منظور از آن، ممکنیت شیء در این قضیه منفصله است، یعنی اتصاف ماهیت موجود در خارج و یا در ذهن، با امکان، موجهه سالبه المحمول است؛ اگرچه «امکان» فی نفسه، سلب بسیط تحصیلی است — چنان که در اینجا نیز به آن اشاره شده است —. بنابر این بین دو کلام منافاتی وجود ندارد، زیرا که اگر چیزی از چیزی سلب شود و موضوع، موجود باشد، در آن صورت، موضوع با آن سلب، متصف می‌شود و همین اتصاف در قضیه منفصله مورد نظر است، زیرا که منظور در آن منفصله، شناختن شیء است به این که آن شیء دارای حالتی از آن حالات می‌باشد.<sup>۶</sup>

### نقد و بررسی انتقاد مرحوم علامه طباطبایی

به نظر علامه، کلام صدرالمتألهین دربارهٔ امکان، از چند لحاظ قابل مناقشه است:

۱- صدرالمتألهین از یک طرف می‌گوید: حقیقت امکان، سلب تحصیلی است؛ و از طرف دیگر آن را ایجاب سلب و امر ثبوتی معرفی می‌کند.

۲- سلبی دانستن حقیقت امکان — که از مجموع دو سلب تشکیل شده باشد — موجب می‌شود «امکان» در مقابل وجوب و امتناع، به عنوان یک ماده و جهت واحد ثبوتی، محسوب نگردد.

۳- تقسیم بر جهات سه گانه را، دو تقسیم، و به عبارت دیگر، تقسیم طولی دانستند، پس سلب در مقسم تقسیم دوم، عدولی می‌باشد و نه تحصیلی؛ بنابر این، امکان نیز که از تقسیم دوم به دست می‌آید، به قضیه موجهه معدولهٔ المحمول برمی‌گردد و نه سالبهٔ المحمول.

۴- مضمون و مفاد قضایای سالبه را رفع نسبت می‌دانند و نه نسبت رفع؛ این امر درست بودن قضیه موجهه سالبهٔ المحمول را نفی می‌کند.

در مورد اول، اشکال مرحوم علامه موجه به نظر نمی‌رسد؛ زیرا — همچنان که از مرحوم حاجی سبزواری نقل کردیم — صدرالمتألهین آنجا که می‌گوید: «امکان» عبارت است از عدم اقتضاء ذات و یا سلب تحصیلی است، منظورش حقیقت امکان — فی نفسه — می‌باشد. و دقیقاً به همین دلیل معتقد است که اتصاف ماهیت با امکان — که یک امر سلبی است — به صورت قضیه سالبهٔ المحمول بیان می‌شود؛ یعنی ایجاب سلب است.

وی می‌گوید: «چون مقسم در امور سه گانه [وجوب، امتناع و امکان] عبارت است از حال ماهیت، نسبت به وجود و عدم، و این حالت یک امر ثبوتی و اتصافی است

□ صدرالمتألهین (ره) دربارهٔ حقیقت امکان، می‌گوید امکان عبارت است از عدم اقتضای ذات، نسبت به هر یک از دو ضرورت [وجود و عدم] و نه اقتضای سلب آن دو.

— گرچه بعضی از قیود، مانند امکان، امر سلبی است — لذا قضایایی که برای بیان امکان ماهیات تشکیل می‌شود، موجهه سالبهٔ المحمول خواهد بود و نه سالبهٔ محصله. پس ممکنیت شیء عبارت است از اتصاف آن با سلب ضرورت دو طرف، و نه عدم اتصاف با ضرورت دو طرف؛ بنابر این، معنای صدق امکان بر یک شیء عبارت است از صدق اتصاف آن شیء با «امکان» و مفاد آن ایجاب سلب می‌باشد و با قضیهٔ سالبهٔ المحمول عبیر می‌شود.<sup>۷</sup>

به عبارت دیگر، وقتی می‌گوییم: «ماهیت، ممکن الوجود است» به منزله این است که بگوییم: «ماهیت ضروری الوجود و عدم نیست» و این قضیه با توجه به توضیح بالا، قضیه موجهه سالبهٔ المحمول است، و نه سالبهٔ محصله — گرچه خود امکان فی حد ذاته سلب تحصیلی است.

از این بیان پاسخ اشکال دوم نیز روشن می‌شود، بدین معنی که گرچه حقیقت امکان از دو سلب تحصیلی حاصل می‌شود، ولی ممکنیت ماهیت، یک وصف واحد ثبوتی است و به عبارت دیگر: امکان به عنوان جهت و ماده، عبارت است از اتصاف ماهیت با سلبی که متعلق به دو مسلوب می‌باشد، یعنی سلب ضرورتین، و این یک وصف ثبوتی واحد است.

اما در مورد اشکال سوم که می‌فرماید: «چون تقسیم بر جهات سه گانه، دو تقسیم است، پس در تقسیم اول مفهوم مفروض را تقسیم می‌کنیم به: ضروری الوجود و چیزی که ضروری الوجود نیست؛ بار دوم، غیر ضروری الوجود را تقسیم می‌کنیم به ضروری عدم و چیزی که ضروری عدم نیست، بنابر این سلب در مقسم تقسیم دوم باید عدولی باشد، و نه سلب محصل»<sup>۸</sup>.

می‌توان پاسخ داد: گرچه ما در تقسیم مفهوم مفروض به جهات سه گانه، برای بیان حصر عقلی، دو تقسیم انجام می‌دهیم، ولی در واقع یک تقسیم بیش نیست، زیرا که جهات سه گانه، در عرض هم و قسم یکدیگرند. اگر

۶- همان، ص ۱۶۹-۱۷۰، تعلیقه شماره ۳.

۷- همان، ص ۱۶۲-۱۶۹.

۸- همان منبع، ص ۱۶۹، تعلیقه شماره ۲.

تقسیم طولی باشد، لازمه‌اش این است که امکان و امتناع به طور جداگانه، قسم وجوب نباشند؛ زیرا که در تقسیم طولی قسم «واجب» چیزی است که ضروری الوجود نیست، و آن غیر ضروری الوجود تقسیم می‌شود به امکان و امتناع؛ پس امکان، قسمی از قسم وجوب می‌شود و نه قسم وجوب، در حالی که می‌دانیم این سه جهت، قسم یکدیگر هستند و با یک قضیه منفصله حقیقیه کثیرالاطراف بیان می‌شود.

حاصل این که، ما معمولاً برای بیان حصر عقلی و یا ضبط اقسام در مورد چند امر هم عرض، به جای یک تقسیم، دو تقسیم و یا بیشتر انجام می‌دهیم، ولی در واقع یک تقسیم است. به عنوان مثال در تقسیم جوهر به انواع پنج‌گانه‌اش، چند تقسیم انجام می‌دهیم ولی می‌دانیم که انواع، هم عرض هستند، بنابراین این تقسیم جوهر بر انواعش نمی‌تواند بیش از یک تقسیم داشته باشد.

اما بررسی اشکال چهارم مستلزم این است که قضیه سالبه المحمول و جایگاه منطقی آن را بشناسیم. لذا در اینجا، تاریخ و نحوه تولد این قضیه و نیز نقش منطقی آن را به اختصار مرور می‌کنیم.

### زمینه پیدایش قضیه سالبه المحمول

به نظر می‌رسد که قضیه سالبه المحمول تا قرن هفتم ناشناخته بوده است، زیرا که در نزد منطق دانان قدیم اسلامی، مانند فارابی و ابن سینا قضیه حملیه از لحاظ کیفیت بر سه قسم تقسیم شده است:

۱- قضیه موجهه محصله، که در آن حکم می‌شود به ثبوت محمول محصل و وجودی بر موضوع.  
 ۲- قضیه سالبه محصله، که در آن حکم می‌شود به سلب محمول از موضوع.

۳- قضیه موجهه معدوله، که در آن حکم می‌شود به ثبوت محمول غیر محصل و عدمی بر موضوع.

اما در مفاد اسم غیر محصل، و بالنتیجه در حقیقت قضیه موجهه معدوله، بین فارابی و ابن سینا اختلاف وجود داشت. فارابی معتقد بود در موضوع قضیه معدوله، شأنیت شرط است. اگرچه در تحقق شأنیت در بین پیروان فارابی اختلاف بود که آیا شأنیت، نسبت به شخص موضوع در وقت معین باشد و یا نسبت به نوع و یا جنس قریب و یا جنس بعید موضوع کافی است. به هر حال به نظر فارابی قضیه معدوله، قضیه‌ای است که موضوع آن، صلاحیت پذیرش و اتصاف با محمول را داشته باشد.<sup>۹</sup>

اما ابن سینا آن را مردود می‌داند. وی برای اثبات

مدعای خود چنین استدلال می‌کند:

اگر بگوییم: «هر جسم، غیر موجود در موضوع است و هر چیزی که غیر موجود در موضوع باشد، جوهر است» «پس هر جسم جوهر است». این قیاس لزوماً منتج است، پس هر دو مقدمه موجهه هستند.<sup>۱۰</sup>

به عبارت دیگر: منتج بودن قیاس مذکور، دلیل بر این است که صغرای آن «هر جسم غیر موجود در موضوع است» موجهه معدوله است؛ زیرا که شرط انتاج در شکل اول، موجهه بودن صغری است. پس در موضوع معدوله، شأنیت شرط نیست. به نظر ابن سینا تنها فرق بین سالبه محصله و موجهه معدوله، این است که در سالبه محصله، وجود موضوع، شرط نیست، ولی در موجهه معدوله، وجود موضوع شرط است.

به نظر می‌رسد که این اختلاف نظر در حقیقت قضیه موجهه معدوله، و پافشاری ابن سینا برای اثبات حقانیت خود، منجر به تعمق بیشتر در میان فرق موجهه معدوله با سالبه محصله گردیده و ادامه بحث و جدال در این باره، و موشکافی محققانه منطق دانان برجسته قرن هفتم، مانند افضل‌الدین خونجی، ابهری و ارموی، زمینه را برای تولد قضیه سالبه المحمول، فراهم نموده است.

افضل‌الدین خونجی (م ۶۴۶) در اثر معروف خود «کشف‌الاسرار» بعد از بیان فرق بین سالبه محصله و موجهه معدوله، و نقل اقوال مختلف درباره لزوم شأنیت در موضوع معدوله المحمول، می‌گوید:

«و الشیخ أبطل كل ذلك بأن قولنا: «الجوهر ليس بعرض، و كل ما ليس بعرض فهو غنی عن الموضوع» ينتج «الجوهر غنی عن الموضوع...»<sup>۱۱</sup> یعنی: شیخ ابوعلی سینا، شرط شأنیت در موضوع معدوله را - به هر نحوی که باشد - ابطال کرده و گفته است: اگر بگوییم «جوهر عرض نیست، و هر چیزی که عرض نیست بی‌نیاز از موضوع است» پس صغرای قیاس «جوهر عرض نیست» موجهه معدوله است، زیرا که در غیر این صورت، منتج نبود، در حالی که عرض بودن برای جوهر، ممکن نیست.

سیس می‌گوید:

اگر قضیه «جوهر عرض نیست» در صغرای قیاس شکل اول به علت منتج بودن، موجهه محسوب شود،

۹- ر. ک. المنطق عند الفارابی، الجزء الأول، انتشارات دارالمشرق، بیروت، ص ۱۴۸.

۱۰- منطق شفا، جلد اول، کتاب العبارة، ص ۸۱.

۱۱- کشف‌الاسرار، ص ۱۰۱.

اشتراط وجود موضوع در قضیه موجب نقض می‌شود؛ زیرا اگر بگوییم: خلاً موجود نیست و هر چیزی که موجود نباشد محسوس نیست» نتیجه می‌دهد: خلاً محسوس نیست».

### □ پافشاری این‌سینا برای اثبات حقانیت خود، منجر به تعمق بیشتر در میان فرق موجبه معدوله با سالبه محصله گردیده.

یعنی بنابر استدلال شیخ قضیه «خلاً موجود نیست» در این قیاس باید موجبه معدوله باشد، زیرا که منتج است؛ در حالی که موضوع قضیه، یعنی «خلاً» وجود خارجی ندارد. و این برخلاف عقیده شیخ است، زیرا که وی معتقد است در قضیه موجب باید موضوع موجود باشد و سپس در پاسخ اشکال می‌گوید:

«حق این است که در قضایای موجهه‌ای که شرط انتاج قیاس هستند، موجود بودن موضوع لازم نیست؛ بلکه هرگاه نسبت یک اعتبار بر یک مفهوم وجودی و یا عدمی صادق باشد و در کبری تکرار شده باشد آن قیاس منتج خواهد بود. مثلاً هرگاه سلب محمول بر یک موضوع صادق باشد و حکمی نیز صدق بکند بر آنچه که آن سلب صادق است، بالبداهه نتیجه خواهد داد.

این گونه قیاسها در صورتی عقیم و غیر منتج هستند که حرف سلب با مابعدش تکرار نشود، مانند این که بگوییم: «آ، لیس ب» و «کل ب، ج» که البته نتیجه نمی‌دهد؛ زیرا که اگر محمول صغری، ادات سلب، همراه مابعدش باشد، در کبری تکرار نشده و اگر محمول، تنها ما بعد حرف سلب باشد، در آن صورت صغری سالبه می‌شود و محذور سالبه بودن صغرای شکل اول لازم می‌آید.»<sup>۱۲</sup>

ظاهراً قطب‌الدین رازی از این عبارات چنین استنباط کرده که گویا خونجی، موجب بودن صغرای شکل اول را در همه قیاسها لازم نمی‌داند.<sup>۱۳</sup> ولی این استنباط درست به نظر نمی‌رسد، بلکه به عکس، وی لزوم ایجاب صغری را مورد تأکید قرار می‌دهد و قضیه «خلاً موجود نیست» را موجب معدوله می‌داند؛ و لذا برای رفع اشکال می‌گوید: «والحق أن التی یشرط فی إنتاج القیاس، لیس یجب أن یکون موجوده الموضوع...»<sup>۱۴</sup> وی معتقد است وجود موضوع در قضایای موجب حقیقیه و خارجییه الزامی است و نه در قضیه ذهنیه. و در انتاج قیاس نیز، لازم نیست که مقدمات آن حقیقیه و یا خارجییه باشند؛ پس اگر صغرای شکل اول قضیه ذهنیه باشد، مانند «خلاً

موجود نیست» — مثلاً — بدون اشتراط وجود موضوع، منتج خواهد بود. باید افزود: خونجی در این مبحث هیچ اشاره‌ای به قضیه سالبه‌المحمول نکرده و در این مورد نقشی برای سالبه‌المحمول قائل نیست. ولی در مباحث عکس نقیض از آن، نام می‌برد و بین آن و معدوله‌المحمول، فرق می‌نهد و می‌گوید که این دو در قضایای خارجییه و حقیقیه متلازمند. از اینجا معلوم می‌شود که وی در سالبه‌المحمول وجود موضوع را لازم نمی‌داند.

اما ارموی (م ۶۸۲) در مطالع‌الأنوار بعد از نقل استدلال شیخ برای موجب بودن قضیه «جوهر عرض نیست» می‌گوید: این استدلال، ضعیف است، زیرا که [اولاً] موجب می‌شود وجود موضوع در موجب، شرط لازم نباشد؛ برای این که قیاس «خلاً موجود نیست، و هر آنچه که موجود نیست محسوس نیست» نیز منتج است. و [ثانیاً] صغرای سالبه در شکل اول، در صورتی منتج نیست که نسبت سلبی تکرار نگردد مانند این که بگوییم «هیچ ب ج نیست» و «هر ج الف است» و اما اگر نسبت سلبی تکرار شود — همچنان که در دو مثال گذشته بود — منتج است و گواه آن بداهت است. و [ثالثاً] می‌توان گفت: قیاس در دو مثال مذکور [«جوهر عرض نیست» و «خلاً موجود نیست»] به سبب موجهه بودن صغری، منتج است. — گر چه سالبه‌المحمول است — و موجب سالبه‌المحمول به جهت شباهتش به سالبه، مقتضی وجود موضوع نیست و تحقیق همین است.»<sup>۱۵</sup>

بنابر این، ارموی برای رد شبهه قیاس سینوی سه راه حل ارائه می‌دهد ولی نتیجه تحقیق راه حل سوم را می‌داند. به نظر وی اگر در این قیاس قضیه «خلاً موجود نیست» را سالبه‌المحمول بدانیم، در آن صورت هم شرط ایجاب صغری در شکل اول رعایت می‌شود، و هم شرط وجود موضوع در موجب نقض نمی‌شود.

### قضیه سالبه‌المحمول چه نوع قضیه‌ای است؟

اثیرالدین ابهری (م ۶۶۰) در کتاب تنزیل الأفكار می‌گوید: «و اما اگر گفته شود «کل ج لیس ب فی الخارج» نه به این معنا که هر جیمی که در خارج موجود است در خارج «لاب» است، بلکه به این معنا که بر افراد جیم سلب، صادق است در آن صورت «سلب» محمول واقع شده و آن سالبه‌المحمول است. و در سالبه‌المحمول

۱۲- همان منبع، ص ۹۹-۱۰۲.

۱۳- شرح مطالع، چاپ سنگی، مبحث قضایا.

۱۴- همان منبع، ص ۹۹-۱۰۲.

۱۵- همان منبع، متن.

— هم در کتاب منطق «الثالثی المنتظمة» و هم در تعلیقه بر الأسفار نقل می‌کند با این تفاوت که سبزواری در سالبه المحمول که به نظر وی ربط سلب است، وجود موضوع را لازم می‌داند و قضیه «الخلأ لیس بموجود» را به عنوان قضیه سالبه المحمول قبول ندارد و معتقد است که این قضیه باید به صورت قضیه سالبه بیان شود.<sup>۱۸</sup>

### آیا سالبه المحمول می‌تواند یک قضیه منطقی باشد؟

خواجه نصیرالدین طوسی، سالبه المحمول را به عنوان قضیه منطقی قبول ندارد. وی در کتاب تعدیل المعیار فی تنزیل الأفكار، در ردّ ابهری — که این قضیه را به رسمیت می‌شناسد — می‌گوید: «در قضیه اگر «سلب» از «ربط» متأخر باشد، به معنای عدول است — خواه در آن قضیه لفظ «لیس» با کلمه دیگر مرکب گردد یا لفظ «لا» با کلمه دیگر مرکب گردد — زیرا که مجموع این مرکبها به منزله مفردی است که محکوم به [محمول] واقع شده است، چرا که ممکن نیست یک قضیه به حمل «هوهو» بر مفرد حمل شود.

معنای سالبه المحمول این است: هر چیزی که به آن، ج — به نحو مقرر — گفته می‌شود، آن چیز همان است که بر آن، حمل می‌شود که وی «ب» نیست و یا غیر ب است و یا به هر عبارت دیگر. بنابر این، اگر در اینجا «لیس» که در طرف محمول اس، به معنای سلب گرفته شود — به نحوی که چیزی را از چیزی سلب کند — در آن صورت محمول به تنهایی یک قضیه می‌شود و از محمول بودن خارج می‌شود.<sup>۱۹</sup>

از معاصرین نیز مرحوم علامه طباطبایی با انعقاد قضیه سالبه المحمول مخالف می‌باشد. ایشان در تعلیقه خود بر الأسفار — در ردّ بر صدرالمتألهین — می‌گویند: «اگر بپذیریم که مضمون و مفاد قضایای سالبه، رفع نسبت است و نه نسبت رفع — همچنان که صدرالمتألهین نیز آن را می‌پذیرند — در آن صورت، جایی برای انعقاد قضیه سالبه المحمول باقی نمی‌ماند، زیرا که اثبات سلب بر چیزی بدون عدول بی معنی است».<sup>۲۰</sup>

ایشان در مقاله‌ای تحت عنوان «قضیه‌ای به نام

حکم ثبوتی نیست، ولی رفع آن، وجود موضوع را ایجاب می‌کند و مساوی قضیه: «هیچ ج ب نیست» می‌باشد.<sup>۱۶</sup>

از بیان ابهری چنین مستفاد می‌شود که قضیه سالبه المحمول از آن جهت که ادات سلب جزء محمول آن واقع نشده، با معدوله فرق دارد؛ و از آن لحاظ که خود سلب، محمول واقع شده با سالبه بسیط متفاوت است. اما ابهری بر خلاف ارموی وجود موضوع را در سالبه المحمول، شرط لازم می‌داند و می‌گوید: رفع حکم در اینجا، وجود موضوع را ایجاب می‌کند، ولی از لحاظ رفع حکم با سالبه محصله مساوی است.

اما قطب‌الدین رازی (م ۷۷۶) در شرح مطالع با طرح یک سؤال مبتنی بر انکار سالبه المحمول، آن را به طور مشروح معرفی می‌کند و جایگاه منطقی آن را مشخص می‌نماید.

وی می‌گوید: «اگر بگوئید: در قضیه «ج لیس ب» اگر سلب جزء محمول باشد، قضیه موجب معدوله است و اگر خارج از محمول باشد، سالبه است؛ پس سالبه المحمول قابل تصور نیست.

در پاسخ می‌گوییم: «سلب» هم در سالبه و هم در سالبه المحمول از محمول خارج است، با این تفاوت که در سالبه المحمول اعتبار افزون هست؛ زیرا که ما در سالبه، موضوع و محمول و نسبت ایجابی را تصور می‌کنیم، و آن را رفع می‌کنیم. اما در سالبه المحمول موضوع و محمول و نسبت ایجابی را تصور می‌کنیم و آن را رفع می‌کنیم، سپس برمی‌گردیم این سلب را بر موضوع، حمل می‌کنیم، زیرا که وقتی ایجاب محمول بر موضوع صادق نباشد، سلب آن بر موضوع صادق خواهد بود.

پس اعتبار سلب در سالبه المحمول تکرار می‌شود، بر خلاف سالبه، برای این که در سالبه چهار امر وجود دارد که عبارتند از: تصور موضوع، و تصور محمول، و تصور نسبت ایجابی و سلب آن نسبت. و اما در سالبه المحمول، پنج امر وجود دارد که عبارتند از چهار امر فوق‌الذکر به علاوه حمل سلب بر موضوع. معنای سالبه المحمول این است که «ج چیزی است که محمول از آن سلب شده است». و معنای سالبه محصله این که «از ج، ب سلب شده است» و معنای معدوله این که «بر ج، لا ب، صادق است» از این بیان معلوم می‌شود که سالبه المحمول نیز مانند سالبه محصله وجود موضوع را ایجاب نمی‌کند».<sup>۱۷</sup>

حاجی سبزواری، عین این مطالب را — بدون ارجاع

۱۶- منطق و مباحث الفاظ، تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الأفكار، ص ۱۶۷.

۱۷- شرح مطالع، چاپ سنگی، مباحث قضایا.

۱۸- ر.ک. الثالثی، ص ۵۱ و الأسفار، جلد اول، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۱۹- منطق و مباحث الفاظ، تعدیل المعیار، ص ۱۶۸.

۲۰- الأسفار، جلد اول، ص ۱۶۹، تعلیقه شماره ۲.

□ از معاصرین نیز مرحوم علامه طباطبایی با انعقاد قضیه  
سالبه‌المحمول مخالف می‌باشد.



□ استاد حائری یزدی، در دفاع از قضیه سالبه‌المحمول  
می‌نویسد: «به نظر ما برای به دست آوردن این قضیه، دو  
طریق موجود است که یکی را باید طریق آزمایش و بررسی  
صدق نامید و دیگری را طریقه توصیف.

موجه سالبه‌المحمول» می‌نویسند:  
«مسئله‌ای است منطقی که بعضی از فلاسفه اسلامی  
در آن پاسخ مثبت داده و با قضیه موجه سالبه‌المحمول،  
اشکالاتی را که در فلسفه به اتصاف ماهیات به امکان  
متوجه است حل کرده‌اند، ولی نویسنده این سطور نظر به  
محذوراتی که در انعقاد این قضیه لازم می‌آید نتوانسته‌ام  
آن را بپذیرم... قضیه موجه سالبه‌المحمول چنانکه  
اسمش دلالت دارد، قضیه موجه‌ای باید باشد که در  
ناحیه محمولش سلبی هست. این سلب را سلب عدولی  
که جزء محمول باشد، نمی‌شود گرفت؛ زیرا در این  
صورت همان قضیه موجه معدوله‌المحمول خواهد بود و  
مثبتین موجه سالبه‌المحمول تصریح دارند که این قضیه  
غیر از معدوله است. پس ناگزیریم، سلب را سلب  
نحصولی بگیریم که تصدیقی است بالفعل و دارای  
موضوع (که موضوع قضیه باشد) و محمول و حکم سلبی  
که سلب حکم است و این تصدیق سلبی را که خودش  
قضیه سالبه محصله‌ای است، دوباره حمل کنیم به  
موضوعی که در خودش است، و در نتیجه، قضیه‌ای  
خواهد بود که محمول آن یک تصدیق بالفعل و قضیه‌ای  
نامه می‌باشد؛ و این خلف است. پس در میان قضایا به نام  
موجه سالبه‌المحمول نداریم.»<sup>۲۱</sup>

مرحوم علامه طباطبایی — چنانکه دیدیم — به دو  
دلیل، قضیه سالبه‌المحمول را به عنوان یک قضیه منطقی  
می‌پذیرند:

۱- مضمون و مفاد قضیه سالبه، رفع نسبت و سلب  
حکم است، بنابر این اثبات این سلب بر چیزی بدون  
عدول، بی معنی است.

۲- قضیه سالبه‌المحمول قضیه‌ای است که محمول آن  
یک تصدیق بالفعل و قضیه تامه است که حمل می‌شود به  
موضوعی که در خودش است. و این خلف است، زیرا که  
محمول یک قضیه نمی‌تواند تصدیق بالفعل باشد.

استاد حائری یزدی، در دفاع از قضیه سالبه‌المحمول  
می‌نویسد: «به نظر ما برای به دست آوردن این قضیه، دو  
طریق موجود است که یکی را باید طریق آزمایش و  
بررسی صدق نامید و دیگری را طریقه توصیف. طریقه  
اول، طریقه مشهوری است که در سخنان حکمای  
اسلامی دیده می‌شود، و حکیم سبزواری، هم در کتاب  
شرح منظومه و هم در شرح و تفسیر بی‌نظیر خود بر  
کتاب اسفار آن را به تفصیل ذکر کرده است. اما طریقه  
دوم، روشی است که ما خود ابتکار کرده‌ایم...»<sup>۲۲</sup>  
طریقه اول، یعنی آزمایش و بررسی صدق همان  
است که از کتاب شرح مطالع نقل کردیم و به طور خلاصه  
این که: در قضیه سالبه بسیطه، چهار اعتبار هست، یعنی:  
تصور موضوع، تصور محمول، تصور نسبت ایجابی، و  
سلب آن نسبت. حال اگر بخواهیم صدق این قضیه سالبه  
بسیطه را بررسی کنیم و بگوییم: «چون ایجاب محمول بر  
موضوع صادق نیست؛ پس سلب آن بر موضوع صادق  
است.» در این صورت قضیه موجه سالبه‌المحمول به  
دست خواهد آمد.

۲۱- متافیزیک، مجموعه مقالات فلسفی، نهضت زنان مسلمان،  
ص ۱۸۷-۱۹۰.

۲۲- همان منبع، ص ۱۷۱.



بنابر این، قضیه سالبه محصله تا وقتی که به صورت سالبه المحمول در نیامده باشد، تصدیق بالفعل نخواهد بود. زیرا که تصدیق بدون حکم بی معنی است پس ادعای لزوم حمل تصدیق بالفعل در سالبه المحمول موجه به نظر نمی‌رسد، زیرا که «لزوم حمل تصدیق بالفعل» در این مورد سالبه به انتقاء موضوع است، برای این که تصدیقی وجود ندارد تا محمول واقع شود، پس سالبه محصله قضیه است، ولی تصدیق نیست. فرق بین آن دو این است که: هر تصدیق قضیه است، ولی هر قضیه تصدیق نیست. ۲۷

اما این که چگونه قضیه سالبه محصله که یک قضیه تام است، محمول واقع می‌شود؟ پاسخ این است که در قضیه سالبه المحمول، قضیه سالبه محصله محمول واقع نمی‌شود، بلکه این، ویژگی خاص قضیه سالبه است که یک اعتبار افزونی را ایجاد می‌کند.

توضیح این که: در تحقق تصدیق در قضیه موجهه، اعتبار چهار امر کافی است، یعنی ما در قضیه موجهه، مانند «ج، ب است» موضوع، محمول و نسبت محمول بر موضوع را تصور می‌کنیم و در مرحله چهارم این نسبت ایجابی را تأیید می‌کنیم — و یا به عبارت دیگر: — حکم می‌کنیم بر ایجاب محمول بر موضوع، آنگاه می‌شود تصدیق. اما در قضیه سالبه، مانند «ج، ب نیست» موضوع، محمول و نسبت محمول بر موضوع را تصور می‌کنیم و لیکن در مرحله چهارم نمی‌توانیم بر ایجاب نسبت محمول بر موضوع حکم کنیم، بلکه نسبت ایجابی را رفع می‌کنیم و می‌دانیم که رفع نسبت، سلب حکم است و نه حکم سلبی، لذا بر می‌گردیم همان سلب حکم را بر موضوع تصدیق می‌کنیم، آنگاه قضیه سالبه ما تصدیق می‌شود و نام آن را می‌گذاریم «سالبه المحمول».

البته این نوع تحلیل از قضیه سالبه المحمول چون تازگی دارد و مسبوق به سابقه نیست، لذا انتظار می‌رود در نزد بعضی از صاحب نظران مقبول نیافتد، بخصوص که این بیان مختصر برای اثبات مطلوب کافی نیست و بحث بیشتری را می‌طلبد. اما چون منظور نگارنده، ارائه زمینه تحقیق، و دریافت نظرات منطقی استادان صاحب نظر می‌باشد و نه ادعای ابداع نظریه جدید؛ لذا توضیحات بیشتر را موقوف می‌کنیم به بعد از اظهار نظرات از طرف استادان صاحب نظر. □

۲۳- همان، ص ۱۷۸-۱۷۶.

۲۴- اسفار، جلد اول ص ۱۶۲ تعلیقه شماره ۲ و نیز شرح مطالع، چاپ سنگی، مباحث قضایا.

۲۵- نهاية الحکمة، مرحله یازدهم، فصل هشتم، و نیز الحکمة المتعالية، جلد اول، تعلیقه ص ۳۶۶.

۲۶- الحکمة المتعالية، جلد اول، ص ۳۶۶.

۲۷- رساله التصور و التصدیق، مجموعه الجواهر النضید، ص ۳۱۳.

گرچه استاد حائری فرموده‌اند که این روش را خود ایشان ابتکار کرده و از قاعده معروف (اخبار پس از دانستن اوصافند و اوصاف پیش از دانستن اخبار می‌باشند) استنباط نموده‌اند؛ مع‌ذلک به نظر می‌رسد که این روش، از معنای سالبه المحمول نیز قابل استنباط باشد. چنان که گفته‌اند: «معنی سالبه المحمول: آن‌ج شیء سلب عنه المحمول» ۲۴ یعنی معنای سالبه المحمول این است که: «ج» چیزی است که «ب» از آن، سلب شده است که در مثال استاد حائری می‌شود: «منوچهر کسی است که طیب نیست».

از تفصیل مطالب گذشته معلوم گردید که قضیه سالبه المحمول، همان قضیه سالبه محصله است که یک اعتبار افزون دارد. به این معنا که در قضیه سالبه محصله (تصور موضوع، تصور محمول، تصور نسبت ایجابی، و سلب نسبت ایجابی) ملحوظ است؛ اما در سالبه المحمول، علاوه بر آن چهار امر، صدق سلب نسبت بر موضوع نیز اعتبار می‌شود و به صورت ایجاب سلب در می‌آید.

اما اشکال این است که اولاً مفاد قضیه سالبه محصله، سلب نسبت است، بنابر این، اثبات این سلب چگونه بدون برگشت به معدوله ممکن است؟ ثانیاً محمول قضیه سالبه المحمول، یک تصدیق بالفعل و قضیه تام می‌باشد، در صورتی که محمول باید تصور باشد و نه تصدیق و یا قضیه تام.

اما اشکال اول که از طرف مرحوم علامه طباطبایی مطرح شده ظاهراً براساس اختلاف مبنایی است. بدین معنا که مرحوم علامه نسبت حکمیه را جزء لازم قضیه نمی‌داند و معتقد است که قضیه سالبه تنها از دو جزء تشکیل می‌شود که عبارتند از موضوع و محمول ۲۵؛ بنابر این، در قضیه سالبه نسبت حکمیه‌ای وجود ندارد تا صدق سلب آن اعتبار شود، مگر این که به صورت معدوله بیان شود. اما به نظر صدر المتألهین (ره) مفاد قضیه سالبه محصله رفع نسبت ایجابی است ۲۶ و نسبت حکمیه جزء آن محسوب می‌شود نهایت این که چون در سالبه این نسبت ایجابی صادق نیست، لذا آن را سلب و رفع می‌کنیم؛ بنابر این، می‌توانیم صدق سلب نسبت بر موضوع را مورد ملاحظه قرار دهیم و بگوییم: «ج چیزی است که ب از آن سلب شده است».

اما درباره اشکال دوم که ابتدا به وسیله خواجه طوسی و سپس توسط علامه طباطبایی مطرح گردیده است، تصدیق منطقی باشد؛ زیرا که «تصدیق» به نظر منطقیون، یا خود حکم است و یا مستلزم حکم است،